خبرها

بررسی میراث مشترک ایران و ترکیه

شرق: نشست «میراث مشترک ایران و ترکیه» هفته گذشته در سرای اهل قلم نمایشگاه کتاب برگزار شد. در این نشست که شماری از اساتید زبان و ادب فارسی، محققان حوزه شبه قاره، عثمانی و ماوراءالنهر، سفیر ترکیه به همراه رایزن فرهنگی و هیات همراه ایشان در آن حضور داشتند، میراث مشترک ایران و ترکیه مورد بحث و بررسی قرار گرفت. در ابتدا اکبر ایرانی رئیس مرکز پژوهشی میراث مکتوب ضمن خیرمقدم به مهمانان به‌ویژه سفیر محترم کشور ترکیه در ایران و هیات همراه در مورد اهمیت میراث مشترک میان ایران و ترکیه صحبت کرده و اشاره کردند که در کتابخانه‌های ترکیه بعد از ایران بیشترین تعداد نسخه‌های خطی یعنی حدود ۲۰۰ هزار نسخه موجود است. ایشان همچنین به فعالیت‌ها و برنامه‌های مشترک میان مرکز و سفارت ترکیه در ایران و استقبال سفیر و رایزن فرهنگی ترکیه جهت برگزاری بزرگداشت مرحوم عبدالباقی گولپینارلی ایران‌شناس فقید ترک اشاره کرد.

دکتر توفیق سبحانی محقق و فهرست‌نویس نسخه‌های خطی حوزه شبه قاره و عثمانی نیز از اهمیت و ضرورت فهرست کردن منابع موجود در کتابخانه‌های ترکیه سخن رانده و اذعان داشت که مرکز پژوهشی میراث مکتوب در حوزه احیای نسخه‌های خطی تنها مرکزی بوده است که به آنچه می‌گوید عمل می‌کند. دکتر سبحانی شناسایی شهرهای فرهنگی، کتابخانه‌ها و فهرست‌نویسی آثار را از زمره وظایف محققان دانسته و انتشار این آثار را جهت بهتر شناساندن فرهنگ غنی ایران و ترکیه ضروری دانست.

ناصر گلباز دبیر بخش شبه قاره و عثمانی مرکز نیز با اشاره به اهمیت زحمات گرانقدر دکتر محمدامین ریاحی در زمینه احیای میراث مشترک ایران و عثمانی از ایشان به نیکی یاد کرد و همچنین اشاره داشت که عمده آثار مرحوم گولپینارلی توسط دکتر سبحانی به فارسی ترجمه شده است. گورجان تورک اوغلو سفیر ترکیه در ایران نیز با ابراز خرسندی از حضور در این نشست اظهار داشت که توجه مردم ایران به فرهنگ و میراث این کشور جای تقدیر دارد. ایشان عنوان کرد که حضور داشتن در کنار اساتید بزرگی همچون استاد احمد منزوی، آقای ایرانی، دکتر سبحانی و محققان دیگر برای ایشان باعث افتخار بوده و در حضور این اساتید جایی برای صحبت یک دیپلمات باقی نمی‌ماند. آقای تورک اوغلو همچنین افزود که هفته گذشته معاون وزیر فرهنگ ترکیه در نمایشگاه بین‌المللی کتاب حضور یافته و خبر امضای تفاهم‌نامه همکاری میان کتابخانه ملی و کتابخانه آیت‌الله مرعشی جهت تبادل نسخه‌های خطی دو کشور در آینده نزدیک را داد. ایشان برگزاری سمینار و بزرگداشت مرحوم گولپینارلی به همت مرکز پژوهشی میراث مکتوب و همکاری رایزنی فرهنگی ترکیه در ایران و ترکیه را کار بسیار ارزشمندی دانستند و ابراز علاقه کردند که در دوران سفیری خود در ایران در اجرای فعالیت‌های فرهنگی و تحقیقاتی مشارکت نمایند. پس از صحبت‌های گورجان تورک اوغلو، ناصر گلباز با تشکر مجدد از حضور سفیر و هیات همراه ایشان به مناسبت نام‌گذاری امسال به‌نام سال مولانا شعری را از حضرت مولانا با ترجمه ترکی آن قرائت کرد.

بحث بعدی این نشست فرهنگ ایرانی در آناتولی از فتح آناتولی تا فتح استانبول بود که آقای دکتر محمدتقی امامی در این زمینه به سخنرانی پرداخته و در زمینه میراث مشترک ایران و آناتولی از آغاز تا به‌حال صحبت کرد.

هستی‌شناسی موسیقی

در بهار ۲۰۰۷ پنج فیلسوف سرشناس در فلسفه هنر به دعوت دانشگاه ترینیتی تگزاس آمریکا، به این دانشگاه خواهند رفت. آنها علاوه بر ایراد سخنرانی، در جلساتی تخصصی به بحث در باب هستی‌شناسی موسیقی (ماهیت و رابطه میان عناصر مختلف موسیقی) خواهند پرداخت. به گزارش آفتاب نیوز این جلسات، مقدماتی خواهند بود برای سمیناری بزرگتر در زمینه هستی‌شناسی موسیقی که به ریاست دکتر اندرو کانیا برگزار می‌شود. جرالد لوینسون (دانشگاه مریلند)، استفان دیویس (دانشگاه آکلند زلاندنو) و دیوید دیویس (دانشگاه مک‌گیل کانادا) از اساتید همکار در این پروژه هستند.

سکولاریسم چیست؟

همایش «سکولارها در لبنان» با هدف معرفی و بررسی مفهوم و نظریه سکولاریسم و بسترسازی برای حکومت سکولار در تالار «یونسکو» شهر بیروت برگزار شد. این همایش سه‌روزه که روز دوشنبه گذشته پایان یافت به کوشش وزارت فرهنگ لبنان و با حضور برخی شخصیت‌های فرهنگی، جوانان، دانشجویان، خبرنگاران و اعضای موسسه‌های غیردولتی برگزار شد. به گزارش آفتاب نیوز در این همایش جمعی از صاحبنظران علوم اجتماعی، سیاسی، تربیتی و روزنامه‌نگاری از دانشگاه‌های مختلف لبنان سخنرانی کردند و به نقدها و پرسش‌های حاضران پاسخ دادند. در آغاز این همایش «گریگوار حداد» از شخصیت‌های معنوی و برجسته لبنان با اظهار تاسف از ناآشنا بودن جامعه با سکولاریسم و متهم شدن این نظریه به تعارض با دینداری و ایمان، به توضیح این مفهوم پرداخت. وی گفت: سکولاریسم در پی استقلال حکومت از دین است اما نه استقلالی که با آن سر جنگ و مبارزه داشته باشد و نه آن که نسبت به دین بی‌تفاوت باشد بلکه همه ادیان را محترم می‌شمارد و راه را برای رهایی جامعه از تعصب، قوم‌گرایی و مذهب‌گرایی باز کرده و بستر تعامل و تفاهم میان جامعه مدنی و ارزش‌های دینی را مهیا می‌کند. حداد افزود: در حکومت سکولار، دولت هرگز در دینداری فردی و اجتماعی دخالت نمی‌کند همان‌طور که دین نیز در ساختار و حاکمیت دولت نقشی ندارد و هیچ یک بر دیگری تسلط و سیطره ندارند. «طارق متری» وزیر فرهنگ لبنان در پیامی به همایش بزرگ سکولارها، برگزارکنندگان آن را مجموعه‌ای از نخبگان فرهنگی این سرزمین خواند و از آنان خواست که «در بررسی و پالایش نظریه و تجربه سکولاریسم به تفاوت‌های شرق و غرب، هویت فرهنگی، مذهبی و تاریخی لبنان و خواسته‌های مردم این کشور و طایفه‌های آن توجه کافی داشته باشند.»

نقدی بر تفسیر لیبرالیسم ایرانی از عدالت

ایلناز جمشیدی

سوسیالیسم نخستین جنبش فراگیر در جهان است که در برابر خود هدفی قرار داده است و در حیات اجتماعی بشر اندیشه آگاهانه، برنامه مشخص و اراده آزاد بشریت را بنا نهاده است.
(رزا لوگزامبورگ سخن می‌گوید، جزوه یونیوس، بحران در سوسیال‌دموکراسی آلمان)

چندی پیش در روزنامه شرق دو نوشته با فاصله زمانی کوتاهی از دکتر موسی غنی‌نژاد چاپ شده بود. (خیرخواهی از جیب دیگران و طغیان علیه خردورزی حقیقی) اخیراً نیز تحت عنوان «از معرفت‌شناسی اقتصاد تا نقد سوسیالیسم» سخنرانی ایشان در مرکز تحقیقات فیزیک نظری به چاپ رسیده بود.

با این همه طرح هر مسئله‌ای پیرامون نوشته‌های دکتر موسی غنی‌نژاد مشکلات زیادی به همراه دارد. چراکه به راحتی و اختصار از مسائلی صحبت می‌شود که هر کدام بحثی جداگانه را می‌طلبد: به راحتی تاریخ پیدایش علم اقتصاد را در یک خط مشخص می‌کند: «منابع اقتصادی در دسترس انسان محدود است و خواسته‌هایشان نامحدود پس ناگزیر مسئله تخصیص بهینه منابع عنوان یک بحث محوری (علم اقتصاد) مطرح می‌شود.»[1] با تیزبینی خاص به خود «روش استدلال مارکسیست‌ها» را البته با ذکر دلیل- «تفکر ایدئولوژیک‌شان» - کشف می‌کند: «مچ‌گیری و افشاگری به جای پرداختن به اصل مطلب»[2] صراحتاً اعلام می‌دارد که «مارکس هیچ راهکار و طرح مشخص و مدونی را به عنوان جایگزین نظام سرمایه‌داری مطرح نساخته و سخن از توصیف جامعه سوسیالیستی آینده را محدود به جزوه کوچک نقد برنامه گوتا کرده است»[3] که البته این کوچکی و محدودی! سخنان مارکس درباره جامعه سوسیالیستی خود نیز مورد نقد آقای غنی‌نژاد قرار می‌گیرد: «صرفاً در حد آرمان‌ها و شعارهایی است.»[4]

از همین رو است که ناگزیر باید از میان این همه موضوع که کمترین صفت‌شان نادقیق و یا حداقل بحث‌برانگیز بودن است، دست به انتخاب زد. این نوشته تنها به سه موضوع مطرح شده توسط غنی‌نژاد- در دو مقاله اول- پرداخته: (اقتصاد دولتی و اقتصاد سوسیالیستی، خیرخواهی روشنفکران چپ، دفاع از لیبرالیسم به عنوان راهکاری در مقابل سوسیالیسم) سپس نکاتی در مورد مقاله اخیر به اختصار آورده شده است.

شاید هیچ بحث و جدلی پیش نمی‌آمد اگر غنی‌نژاد قائل به تفکیک میان اقتصاد دولتی و سوسیالیسم بود. این درک سطحی‌نگرانه از سوسیالیسم که غالباً همراه با ارجاعاتی به تاریخ شوروی است، برگ رو شده‌ای است از سیل انتقاداتی که سوسیالیسم را تفویض تمام اختیارات به دولت فهمیده‌اند و با فروپاشی شوروی که آن را نیز فروپاشی سوسیالیسم معرفی می‌کنند و نقطه پایانی را بر تاریخ پرهیاهوی این جنبش متصور می‌شوند- حکم بر تائید استدلال‌شان از جانب تاریخ هم می‌دهند. در مقاله خیرخواهی از جیب دیگران غنی‌نژاد دولت را «ابزار روشنفکران چپ برای رسیدن به اهداف خیرخواهانه‌شان»[5] معرفی کرده است. حال آنکه مارکس تعریف خود از دولت مدرن را چنین ارائه می‌دهد: «قوه مجریه دولت جدید چیزی جز هیاتی برای اداره امور مشترک کل طبقه بورژوازی نیست...»[6] و یا زمانی که انگلس در کتاب وضعیت طبقه کارگر در انگلستان می‌نویسد: از آنجا که بورژوازی نمی‌تواند از دولت صرف‌نظر کند، بلکه باید آن را برای کنترل پرولتاریا- که به همان اندازه قابل صرف نظر نیست- در اختیار داشته باشد، بنابراین قدرت دولت را بر ضد طبقه کارگر به کار می‌اندازد...

در واقع دولت در مارکسیسم ابزاری در دست سرمایه‌داری و حامی آن است، غنی‌نژاد اما طرح مسئله را از شکل انتقاد ریشه‌ای خارج کرده و آن را در حد مفاهیم خصوصی و دولتی تنزل می‌دهد و اقتصاد سوسیالیستی را اقتصاد دولتی معرفی می‌کند. اجتماعی تغییریافته و دگرگون شده را متصور شده و سپس شکل امروزین دولت را به آن وصله می‌کند. از ضرورت درهم‌تنیدگی تغییرات اجتماعی غافل می‌شود و سوسیالیسم را صرفاً جنبشی برای تسخیر دولت می‌شناساند و متعاقب آن نقش مضحک تاریخی روشنفکران را هم به‌زعم خود رقم می‌زند: «گفتار مشترک اغلب چپ‌ها است که افراد جامعه را به سه بخش تقسیم می‌کنند: گروه اول محرومین و افراد ناتوان جامعه هستند. گروه دوم افراد توانمند ولی بی‌قلب که به گروه اول کمک نمی‌کنند و سومین گروه روشنفکران چپ که قرار است به گروه اول از جیب گروه دوم کمک کنند. البته کارمزدی هم برای این خیرخواهی از جیب دیگران برای خود برمی‌دارند که طبیعتاً موضوع کارمزد را هیچ‌گاه شفاف عنوان نمی‌کنند.»[7]

پس غنی‌نژاد تقسیم‌بندی جامعه را از سوی روشنفکران چپ به طور واضح مشخص می‌کند: هر جامعه سه بخش! دارد. اما غنی‌نژاد منبع خود برای این گفتار مشترک را بیان نمی‌کند.

این نوشته در پی دفاع از حضور قلب در توانمندان نیست بلکه در پی روشن کردن لحن تمسخرآمیزی است که غنی‌نژاد برای سخن گفتن از اندیشمندان چپ برمی‌گزیند و در پی آن وظیفه مضحکی برای آنان خلق می‌کند. غنی‌نژاد در نوشته خود به سادگی روشنفکران چپ را دلالانی معرفی می‌کند که رابین‌هودوار- در بهترین حالت‌شان- در پی انتقال محتویات جیب توانمندان به ناتوانان هستند که صورت علنی و عریان این بیان در انتخاب عنوان نوشته اول هم ظاهر می‌شود: خیرخواهی از جیب دیگران. در واقع غنی‌نژاد جنبش چپ را در حد موسسات خیریه‌ای که تازه موجودیتی غیردموکراتیک و عمل کردی توام با زورگیری از توانمندان دارند معرفی می‌کند و یادآور می‌شود که اگر روزی خود توانمندان به ناتوانان کمک کنند دیگر احتیاجی به روشنفکران چپ نخواهد بود. وی در واقع به این صورت از درک غلط خود از سوسیالیسم وظیفه روشنفکران چپ را نسخه‌پیچی می‌کند. حال آنکه خواندن ابتدایی‌ترین متون مارکسیسم ما را به وجود تضادی میان دو طبقه متخاصم رهنمون می‌کند: «آزاده و برده، پاتریسین و پلبین، ارباب و سرف، استاد کارگاه و پیشه‌ور و در یک کلام ستمگر و ستمدیده با یکدیگر ستیزی دائمی داشته و به پیکاری بی‌وقفه گاه نهان و گاه آشکار دست یازیده‌اند، پیکاری که هر بار یا به نوسازی کل جامعه و یا به نابودی توامان طبقات در حال پیکار انجامیده است.»[8]

در مارکسیسم اگر به طبقه دیگری اشاره می‌شود نه روشنفکران بلکه طبقه متوسط است: ... کاسب‌کارها و عموماً دست‌فروش‌ها، پیشه‌ورها و دهقان‌ها... تمام آنها به تدریج به صف پرولتاریا رانده می‌شوند، تا اندازه‌ای به این علت که سرمایه ناچیزشان به آن میزانی که برای راه انداختن صنعت جدیدی کافی نیست و در رقابت با سرمایه‌داران بزرگ از پا درمی‌آیند و تا حدی به این علت که شیوه‌های جدید تولید تخصص آنها را بی‌ارزش کرده است...[9]

اما غنی‌نژاد روشنفکران و فقط روشنفکران چپ را به جای این طبقه می‌نشاند، آنان را از هرگونه پایگاه طبقاتی بری می‌داند، نقش برداشت از جیبی و واریز به جیب دیگری را به آنان محول می‌کند و همه اینها را به گفتار مشترک اغلب چپ‌ها نسبت می‌دهد و سپس به طرح ساخته ذهنی خود- که حال مستند و مستدل هم شده- می‌پردازد و جالب آنکه با پیشروی در نظریه خود ساخته‌اش که افتخار متنسب شدن به چپ‌ها را از جانب ایشان داشته است فلسفه وجودی روشنفکران چپ را هم زیر سئوال می‌برد. تقسیم‌بندی نادقیق خود را به روشنفکران چپ نسبت می‌دهد و با استدلالی عجیب‌تر وجود آنها را قابل حذف می‌داند: «طبیعی است اگر این تقسیم‌بندی از جامعه نادرست باشد فلسفه وجودی این دسته از روشنفکران بی‌معنی خواهد شد. یعنی اگر خیرین جامعه از میان خود طبقه پردرآمد باشد و نه از روشنفکران چپ دیگر احتیاجی به خیرخواهی چپ و ابزار آنها برای این خیرخواهی یعنی دولت وجود نخواهد داشت.»[10]

یعنی اگر پولدارها که هرگز از گزند دست درازی روشنفکران چپ به جیب‌هایشان- طبق گفته غنی‌نژاد- رهایی نداشته‌اند کمی عقل‌شان را روی هم بریزند و خودشان به ناتوانان کمک کنند، حقیقتاً پروسه حذف روشنفکران چپ را موفقیت‌آمیز طی خواهند کرد. غنی‌نژاد تضاد طبقاتی در جامعه را به بازی کودکانه‌ای تعبیر می‌کند و متعاقباً راه‌حل ساده‌ای برای آن ارائه می‌دهد و چونان پدری مهربان طبقه پردرآمد را به خیرخواهی فرا می‌خواند تا شاید جهان از شر روشنفکران چپ خلاص شود.

اما چگونه است که او متصور می‌شود طبقه‌ای که با تصاحب و حکومت بر ابزار تولید طبقه دیگر را که فاقد سهم در بازار تولیدند مجبور به ایجاد ثروت هر چه بیش‌تر می‌کند و در عین حال برای افزایش ثروت بیشتر از تصاحب سهم تولیدکنندگان ثروت عقب نمی‌ماند، ناگهان در چرخشی انسان‌دوستانه به یاری و مدد محرومان- که غالباً خود، آفرینندگان ثروت در جامعه هستند- از سر دل‌رحمی برمی‌خیزد، نامشخص است.

غنی‌نژاد فقر را چون مسئله‌ای بسیار ساده با راه حلی ساده‌تر- خیرخواهی طبقات توانمند- می‌نگرد و از این که روشنفکران چپ- به گمان او- خواهان این هستند که این لطف بزرگ را به نام خود ثبت کنند نگران است.

حال آن که مارکسیسم خواهان حذف بنیان‌های به وجود آورنده معادله ناعادلانه محروم و توانمند است: «فقر (ناداری) یک مقوله صرف نیست؛ غم‌انگیزترین واقعیت است... عدم واقعیت کامل هستی انسان و واقعیت کامل وجود غیرانسانی شده است؛ فقر دارایی‌ای است کاملاً مثبت: گرسنگی، سرما، بیماری، جنایت، حقارت و کودنی و به عبارتی تمام ناهنجاری‌ها و صفات غیرانسانی.»[11] روابطی که ثروت می‌سازد فقر را نیز به وجود می‌آورد: همان روابطی که در آن پیشرفت نیروهای مولد هست نیروهای سرکوبگر را نیز دارد؛ این روابط، تنها با نابودکردن بی‌وقفه ثروت اعضای طبقه بورژوا و ساختن طبقه دائماً در حال گسترش پرولتاریا، ثروت بورژوایی یعنی ثروت برای طبقه بورژوا را ایجاد می‌کند. در ادامه غنی‌نژاد جهت نقد این راهکار نسبت داده شده به چپ‌ها از جانب خود راه‌حل کاراتر و در واقع تنها راه‌حل را ارائه می‌دهد. البته پیش از آن یادآور می‌شود که «روی آرمان‌ها و ارزش‌های بنیادی اختلاف‌نظر چندانی وجود ندارد و آنچه مورد نزاع است راهکارها یا سیستم‌های پیشنهادی برای نیل به آنها است. بر خلاف آنچه چپ‌ها به‌طور غیرمنصفانه‌ای القا می‌کنند، لیبرال‌ها مخالف نوع‌دوستی و خیرخواهی نیستند بلکه درست بر عکس تصویری که از آنها ارائه می‌شود در پی خیرخواهی حقیقی هستند که باید داوطلبانه باشد و نه از روی اجبار.»[12]

و بدین گونه هیچ شبهه‌ای باقی نمی‌گذارد که راهکار چپ را خیرخواهی فهمیده است و آن‌گاه با دروغین بودن این خیرخواهی، زورگویی کردن و به یغما بردن جیب توانمندان، آن را غیراخلاقی می‌داند و خیرخواهی حقیقی را کمک داوطلبانه توانمندان می‌داند که احتمالاً برعکس چپ‌ها که به بی‌قلبی آنها- به گمان او- ایمان دارند همین که در قالب لیبرالیسم ریخته شوند قلب تپنده و پرخروشی را صاحب می‌شوند. غنی‌نژاد با برشمردن مزایای لیبرالیسم سعی در ارائه چهره خیرخواه حقیقی و راهکاری توام با آزادی می‌کند. در واقع تفاوت روشنفکران چپ و لیبرالیست‌ها را در این می‌داند که لیبرالیسم خواهان خیرخواهی داوطلبانه توانمندان است حال که روشنفکران چپ به اجبار و بدون در نظر گرفتن خواسته صاحبان ثروت، در پی زورگیری از آنان برمی‌آیند. تحقق سوسیالیسم را منوط به خلق انسان‌های فرشته‌وش خالی از وسوسه می‌کند که البته باز هم تحققی غیرممکن است، سوسیالیسم را بدیلی برای نظام بازار بر می‌شمرد، از اهمیت سیستم اطلاع‌رسانی قیمت‌ها سخن می‌راند و حذف آن را غیر ممکن می‌شمارد، نگران است که در نظام کمونیستی تولیدکنندگان چگونه می‌توانند از کم و کیف نیاز مصرف‌کنندگان آگاه شوند و در نهایت اخطار می‌دهد که تحقق سوسیالیسم به لحاظ علمی ناممکن و از جهت عملی خطرناک و فاجعه‌آفرین است. صد البته از نقد منزه و مهربانانه لیبرالیسم هم عقب نمی‌ماند: «ناممکن بودن تئوریک سوسیالیسم و نامطلوب بودن تلاش برای ایجاد این ناکجاآباد به این معنا نیست که جامعه مبتنی بر بازار آزاد یک جامعه آرمانی تمام‌عیار و بی‌عیب و نقص نیست و کمتر اندیشمند لیبرالی می‌توان سراغ گرفت که مدعی چنین حکمی باشد. جامعه مبتنی بر نظام بازار مانند خود انسان و همه نهادهای انسانی پر عیب و ایراد است...»[13]

عکس: هادی مختاریان، سایت هادی پیکر

حقوق کارگران معدن زغال سنگ سولدکوه زیر ۲۰۰ هزار تومان است

گویی سوسیالیسم ادعای تحقق نظامی ابر انسانی است در حالی که لیبرالیسم فروتنانه، احتمال امکان خطا را یادآور می‌شود. چه باید کرد که غنی‌نژاد است و درک مستقلش از سوسیالیسم: سوسیالیسمی پر ادعا که خود را چون وحی منزل از هر گونه نقد بری می‌داند. پس مسلماً با چنین ویژگی‌هایی فراتر از ویژگی‌های یک انسان پرعیب و نقص به نام «ناکجاآباد» را هم از جانب ایشان می‌گیرد. حال آن که با نظامی مبتنی بر بازار آزاد تکلیفش کاملاً روشن است. سخت است پذیرفتن این که غنی‌نژاد به راستی چشم بر نابرابری‌ها در همه ابعاد بی‌شمارش بسته است. چرا که مصرانه بر رقابت آزاد و امکان پی‌ریزی جامعه‌ای عادلانه در پی آن پا می‌فشارد. حال آن که بسیار بدیهی است که در صورت نابرابری اقتصادی، برابری در انتخاب، موضوعیت خود را از دست می‌دهد. هنگامی که تولد در طبقه‌ای- با چشم‌پوشی از استثنائات- تمام محدودیت و یا بهره‌وری از امکانات اجتماعی را تعیین می‌کند، وقتی که صرف داشتن موقعیت اقتصادی متفاوت، فرد را از داشتن موقعیت اجتماعی متناسب با آن ناگزیر می‌کند، چگونه می‌توان برای رقابت، صفت‌آزاد را متصور شد؟

وقتی هستند بسیار کسانی که در خانواده دوره‌گرد و بی‌خانمان یا فال‌گیر و گدا و کارتن‌خواب به دنیا می‌آیند، وقتی به یمن تولد، خواب‌آورهای قوی به بدنت تزریق می‌شود تا هنگام گدایی مادر مزاحمت ایجاد نکنی، وقتی از خانه تنها به‌عنوان خوابگاهی استفاده می‌کنی تا خود را برای کار ۱۲ ساعته فرسایندهٔ هر روزت آماده کنی، هنگامی که طبقه‌ای در مقابل، تصاحبشان بر ابزار تولید، موقعیتی برای آنان می‌آفریند که در زمره آرزوهای طبقه دیگر هم نمی‌گنجد، چگونه می‌توان «همسویی منافع به جای تضاد» را جدی گرفت: «جامعه صلح‌آمیز متشکل از انسان‌های آزاد با اهداف متفاوت نتیجه دستاورد بزرگ اندیشه اقتصادی مدرن (پارادایم همسویی به جای تضاد) است.»[14] مارکس معتقد است رشد نیروهای مولده در جامعه که باعث هر چه بدتر شدن موقعیت کارگران شده و افزایش عدم امنیت شغلی در کارگران را باعث می‌شود، پیامد دیگری نیز دربر دارد: رقابت بالا می‌گیرد.

مسلماً رقابت در میان سرمایه‌داران هم به‌طور مثال برای تولید کالایی با قیمت پایین‌تر و کیفیت بهتر جهت رسیدن به سود بیش‌تر وجود دارد اما مسئله اینجاست که «کار به‌عنوان کالا نسبت به کالاهای دیگر وضع بسیار نامساعدی دارد. رقابت از نظر سرمایه‌دار صرفاً بر سر افزایش سود است، اما از نظر کارگر مسئله بقا در میان است»[15] و «رقابت کارگران با هم به این شکل نیست که یکی کار خود را ارزان‌تر از دیگری عرضه کند، بلکه به این صورت است که یکی می‌پذیرد کار دو نفر را انجام دهد.»[16]

هنگامی که با جامعه‌ای چنین طبقاتی و گستره نامتناهی نابرابری و تضاد منافع روبه‌اویم، در حالی که «کارفرما با تسلط بر وسایل اشتغال (وسایل تولید)، وسایل معیشت کارگر را نیز زیر تسلط خود دارد، یعنی ادامه حیات کارگر به او وابسته است، همان‌طور که خود کارگر نیز فعالیت حیاتی‌اش را تا حد وسیله‌ای برای ادامه حیات خویش تنزل می‌دهد»[17] همسویی چگونه می‌تواند تضاد را تحت‌الشعاع قرار دهد و اصلاً چگونه می‌تواند امکان بروز یابد؟ در مقاله غنی‌نژاد آمده است: «هر کسی برای رسیدن به هدف فردی خود ناگزیر از خدمت به اهداف دیگران است. اینجا ما با یک باز برد- برد روبه‌رو هستیم که سود یک طرف الزاماً به معنای زیان طرف دیگر نیست.»[18]

در صورت حکم روایی مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، رقابتی که در میان صاحبان ابزار تولید پیش می‌آید، هر چند که منجر به پیشرفت تکنولوژی هم شود، به قول مارکس «اسلحه‌ای تازه بر ضد کارگران است.»[19] اما از سوی دیگر صاحبان نیروی کار وجود دارند که با فروش آن زنده‌بودن خود را می‌خرند. برد- برد مذکور تنها زمانی معنا می‌یابد که گسترش قلمرو نفوذ صاحبان ابزار تولید را در نتیجه گسترش ثروت و در راستای آن گسترش نفوذ اجتماعی و برد بیشتر در جامعه را، با امکان زنده‌بودن فاقدان ابزار تولید یکی بشمریم. عدالتی که مبتنی بر رقابت آزاد است- همچون جامعه یونان باستان که بردگان، افراد عامی و زنان را هیچ می‌انگاشت و همه جامعه را مبتنی بر رفتار و اراده آزادان جامعه می‌دید- گویی از یک خط مشخص پایین‌تر را نادیده می‌انگارد. طبقات پایین اصلاً مسئله نیستند که حتی سعی در دیده‌شدن آنها شود. وگرنه چگونه می‌توان متصور شد که کارگر و کارفرما با هم به رقابت آن هم از نوع آزاد بپردازند.

رقابت «هم چشمی صنعتی نیست، بلکه هم چشمی تجاری و سوداگرانه است.»[20] «ما در زندگی واقعی تنها شاهد رقابت، انحصار و تضاد میان آنها نیستیم، بلکه سنتز (ترکیب) آن دو را نیز مشاهده می‌کنیم؛ سنتزی که فقط یک فرمول نیست بلکه یک حرکت است. انحصار رقابت به‌وجود می‌آورد و رقابت انحصار. انحصارگرایان با هم رقابت می‌کنند؛ رقابت‌کنندگان انحصارگر می‌شوند...»[21] سوسیالیسم- در بیانی نادقیق و ناکامل- با دیدن چنین تاثیر عظیمی که مالکیت خصوصی بر ابزار تولید در ایجاد نابرابری‌ها دارد، خواهان اجتماعی کردن- و نه دولتی کردن- ابزار تولید است و توهم رقابت آزادانه و خیرخواهی عدالت‌آورنده، هرگز دامن‌گیرش نشده است. غنی‌نژاد در سخنرانی اخیر خود که متن آن در روزنامه شرق به چاپ رسیده با تاکید بر اهمیت مکانیسم قیمت نتیجه‌گیری می‌کند که «اقتصاد سوسیالیستی یک مفهوم متناقض است چرا که هر گونه کنش اقتصادی نیازمند قیمت است و هر مفهومی که به اقتصاد سوسیالیستی مرتبط شود یک مفهوم متناقض است.»[22]

مارکس در «صورت‌بندی‌های اقتصادی پیش سرمایه‌داری» می‌نویسد: «پول همیشه یک شکل را در یک متن حفظ می‌کند و بنابراین به سهولت بیشتری به صورت شیء متصور می‌شود. ولی همان چیز، کالا، پول و غیره می‌تواند نماینده سرمایه یا عایدی و غیره باشد. بدین طریق حتی اقتصاددانان هم این را تشخیص می‌دهند که پول چیزی ملموس نیست، بلکه همان چیز می‌تواند گاه تحت عنوان سرمایه درآید، گاه تحت عنوان دیگر و کاملاً معکوس و بر آن مبنی، سرمایه باشد و یا نباشد. بدیهی است که آن یک مناسبت است و تنها می‌تواند مناسبت تولید باشد.»[23]

«... تبدیل پول به سرمایه از پیش متصور یک روند تاریخی است که شرایط عینی کار را جدا می‌کند، آنها را مستقل می‌سازد و در مقابل کارگران قرار می‌دهد. ولی وقتی که سرمایه و روندش به‌وجود آمدند، آنها تمام تولید را فتح می‌کنند و جدایی بین کار و ملک، کار و شرایط عینی کار را باعث شده و تشدید می‌کند...

... تنها انباشتی که برای پیدایش سرمایه پیش ضرورت است این است که ثروت پولی که وقتی به‌طور مجزا ملاحظه شود کاملاً غیرمولد است، فقط از طریق گردش پیدا می‌شود و فقط متعلق به گردش است.»[24] آقای غنی‌نژاد اما به پول، مکانیسم قیمت و بازار ماهیتی ابرانسانی و فرااجتماعی می‌دهد و انگار نه انگار همین اجتماع و شکل امروزی صورت‌بندی اقتصادی آن است که شکل امروزین بازار و قیمت را تعیین می‌کند. مارکس در نقد اقتصاد سیاسی می‌نویسد: «... در گردش علائم ارزش، کلیه قوانین حاکم بر گردش پول حقیقی معکوس و سر و ته جلوه می‌کنند. طلا به دلیل آن گردش می‌کند که دارای ارزش است حال آن که اسکناس به این دلیل دارای ارزش است که گردش می‌کند.» منظور نه آشنایی با تاریخچه پیدایش پول که این بحث ساده است که پول در روند همین مناسبات اجتماعی است که به شکل امروزی درآمده و بدیهی است که با تغییر مناسبات، روند نقش‌آفرینی‌اش در جامعه تغییر می‌کند. در ادامه غنی‌نژاد تفاوت سوسیالیسم و لیبرالیسم را با یک مثال روشن می‌کند و در پی آن علت برتری لیبرالیسم را تصویر می‌کند: «فرض کنیم دو تیم با یکدیگر بازی کنند. سوسیالیست‌ها می‌گویند تیم ضعیف باید بازی را ببرد و این نیازمند دخالت دولت است و این آزادی عده‌ای را زیر سئوال می‌برد. اندیشه سوسیالیستی همین اندیشه‌ای است که آزادی را در انتخاب کانال تلویزیونی زیر سئوال می‌برد. به هر ترتیب در اقتصاد یک چیز مهم است و آن این که قواعد بازی تغییر نکند و در همان مثال بازی دو تیم که ذکر شد داور نباید دخالت کند و نتیجه برای اندیشه لیبرالیسم اهمیت ندارد...»[25]

هر چند که در مثل مناقشه نیست اما احتمالاً طبیعی است اگر در مثال چیزی به دنبال شباهت‌هایی با اصل موضوع بگردیم. مثال غنی‌نژاد در مورد لیبرالیسم پر بیراه نیست. چرا که لیبرالیسم آزادی و عدالت را در رقابت می‌بیند حال اگر یکی از طرفین دیگری را با تحت کنترل و وابستگی اجباری له کرد اهمیت ندارد. مهم این است که جامعه امکان رقابت میان کارگر روزمزد معطل مانده برای نان شب را با صاحب فلان کارخانه به‌وجود بیاورد. دیگر نتیجه اهمیت ندارد. این که کارگر زنده بماند و کارخانه‌دار زندگی کارگران را به آنان بفروشد مهم نیست.

مارکس در دست‌نوشته‌های اقتصادی- سیاسی می‌نویسد: «هنگامی که کارگر سود می‌برد کارگر لزوماً سودی نمی‌برد، اما هر گاه سرمایه‌دار ضرر می‌کند کارگر لزوماً ضرر می‌کند.»

غنی‌نژاد معتقد است: «عدالت به معنای تضمین آزادی علی فردی انسان است ولی به هرحال مسئله این است که کدام رویکرد از عدالت مد نظر است. سوسیالیست‌ها بر نتیجه بازی تاکید دارند و تفاوت سوسیالیسم و اقتصاد بازار در همین نتیجه‌گرایی است اما باید شرایط را عادلانه کرد و نتیجه هر چه بود بپذیریم.»[26] طبق گفته خود غنی‌نژاد نتیجه برای لیبرالیسم مهم نیست. اما درست است: سوسیالیسم را می‌توان مبارزه بی‌امان برای برقراری عدالت اجتماعی در همه عرصه‌ها و نه فقط انتخاب کانال تلویزیون تعبیر کرد. «آشکار است که سوسیالیسم رستگاری را تضمین نمی‌کند. اما اگر سوسیالیسم را به معنای به کار بردن خرد انسان در راه برآوردن نیازهای انسانی بگیریم- و این معنایی است که مارکس قائل بود- این نیز آشکار است که راه دیگری برای رستگاری وجود ندارد.»[27]

نکته

وقتی هستند بسیار کسانی که در خانواده دوره‌گرد و بی‌خانمان یا فال‌گیر و گدا و کارتن‌خواب به دنیا می‌آیند، وقتی به یمن تولد، خواب‌آورهای قوی به بدنت تزریق می‌شود تا هنگام گدایی مادر مزاحمت ایجاد نکنی، وقتی از خانه تنها به‌عنوان خوابگاهی استفاده می‌کنی تا خود را برای کار ۱۲ ساعته فرسایندهٔ هر روزت آماده کنی، هنگامی که طبقه‌ای در مقابل، تصاحبشان بر ابزار تولید، موقعیتی برای آنان می‌آفریند که در زمره آرزوهای طبقه دیگر هم نمی‌گنجد، چگونه می‌توان «همسویی منافع به جای تضاد» را جدی گرفت؟

پی‌نوشت‌ها:

۱- طغیان علیه خردورزی حقیقی، پاسخ موسی غنی‌نژاد به شاپور اعتماد، روزنامه شرق، شماره ۶۶۵
۲ و ۳ و ۴- همان
۵- خیرخواهی از جیب دیگران، موسی غنی‌نژاد، روزنامه شرق
۶- مارکس و انگلس، مانیفست کمونیست (مانیفست پس از ۱۵۰ سال، لئوپانیچ؛ کالین لیز، ترجمه حسن مرتضوی، نشر آگه، صفحه ۲۷۸)
۷- خیرخواهی از جیب دیگران...
۸- مارکس و انگلس، مانیفست کمونیست (مانیفست پس از ۱۵۰ سال، لئوپانیچ؛ کالین‌لیز، ترجمه حسن مرتضوی، نشر آگه، صفحه ۲۷۶)
۹- مارکس و انگلس، مانیفست کمونیست (مانیفست پس از ۱۵۰ سال، لئوپانیچ، کالین‌لیز، ترجمه حسن مرتضوی، نشر آگه، صفحه ۲۸۵)
۱۰- خیرخواهی از جیب دیگران...
۱۱- کارل مارکس: زندگی و دیدگاه‌های او، دکتر مرتضی محیط، نش